

نویسنده: سوزان بابیت (Susan Babbitt).

منبع و تاریخ نشر: کونترپانچ «2020-06-18».

برگردان: پوهند وی دوکتور سید حسام «مل» .

-----[64]-----

**منکران علم امروز: آنچه ما از «گالیله» بعد
از چهار صد سال مدیون ایم**

today's science deniers: what we owe after (400) years



Photograph Source: Dimitris Kamaras – [CC BY 2.0](https://creativecommons.org/licenses/by/2.0/)

در «22» ماه جون سال «1633» یک پیرمرد بیمار و کتک خورده بروی زانو؛ مجبور ساخته شد که بردیدگاه خود از اینکه زمین حرکت میکند و مرکز جهان نیست لعنت و نفرین بفرستد و با زالظهار نظر خود انکار کند. طبق گفته **ماریا لیویو** (Maria Livio) دانشمند فزیک

وستاره شناس (Astrophysics) در کتاب جدید مطبوع خود تحت عنوان «گالیله و منکران علم»؛ این «یکی از ناگوارترین اعمال تفتیش عقاید» بود که مربوط به زمان ما بود. او یعنی «گالیله» درست بود اما به دلیل «اخبار جعلی» و «حقایق جاگزین» نه؛ یعنی که درست نبود ارتباط یا اصابت و ضربه خوردن «گالیله» بسیار نزدیک بخانه است. او یعنی «گالیله» بصورت انتزاعی فکر میکرد که چگونه یک جسمی که بدون هیچ نیروی که بالای آن عمل کند، کنش میکند؛ انجام این کار دشوار است؛ زیرا اصطکاک «سایش» در همه جا موجود است و هر حرکتی را بطی و یا کند میکند؛ به فرموده **لیویو** «گالیله»؛ (یک قدرت واقعی انتزاعی شگفت انگیز و یا خارق العاده ای داشت) این بخش از دانش و علم او بود.

او ظرفیت فلسفه و هنر را داشت؛ «گالیله» کوههای را روی ماه نمیدید، او لکه های برجسته روی ماه را دید و استدلال کرد که آنها (لکه ها) کوه هستند. تجربه هنری او با نور و چشم اندازه او کمک کرد «گالیله» درک فوق العاده ای از ارسطو داشت و «گالیله» شعر را جدی گرفت.

همه ای این گفتنی ها در کتاب است؛ و اما (**لیویو**) از «گالیله» پیروی نمیکند؛ از همه بدتر او غافل یا بی اطلاع است؛ او میگوید «نباید دوفرهنگ وجود داشته باشد علم و علوم انسانی «عواطف بشری» اما ارتباط بیشتری بین هنر و علم وجود دارد تا اینکه صرفاً آنها را باهم وصل کنیم؛ ورنه هنر و علم با دید انسان از هم پاشیده میشوند. **جوز مارتی** (Jose Marti) آخرین رهبر جنگ استقلال کوبا؛ دیدگاه اروپا را بسیار مضر دانست و وی این خطر را برای استقلال امریکایی لاتین خطرناک تر از خود قدرت ایالات متحده اعلام کرد. این حقیقت را تضعیف میکند.

لیویومی نویسد: که فردگرایی **رنه د یسکا رتس** «Rene Descartes»؛ پدیده «گالیله» را فعال کرد و از طریق وی به معنی مقاومت در برابر کنوا نسیون منکر حقیقت است. اما فردگرایی **د یسکا رتس** غیر علمی بود با وجود که عالی و واقعی بود اما برای سوال او چگونه میتوان دانست؟ جواب او نیست. **د یسکا رتس** و **دیوید هیوم** (David Hume) نیز که بطور غیر قانونی به آنها اشاره شد؛ اشتباه بودند. ما آنها را برای این کار مطالعه میکنیم یا که به ارتباط این کار نظرات آنها را میخوانیم! تا فراتر از اینها مانند «گالیله» و «ارسطو» را که در مورد چه گفته اند مقایسه کنیم.

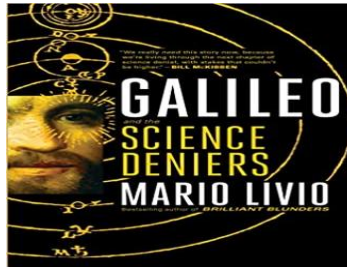
د یسکا رتس ذهن و بدن را از هم جدا کرد؛ **هیوم** بما تمایز **واقعیت/ ارزش** را داد گفت:

« که ما میدانیم چه چیزی است اما چه چیزی نیست » هیچ حقیقتی در مورد ارزش نیست آنها رد شده اند. که پیشرفت است یا که باید باشد اگر انتظار حقیقت را از فلسفه داشتیم که «گالیله» انجام داد. این بدان معنی است که برخی از فیلسوفان اشتباه کرده اند. ما نند برخی از دانشمندان بزرگ که به اشتباه بودند. فیلسوف کوبایی راول روا (R.Roa) در سال «1953» اظهار داشت «که پذیرش غیر قانونی لیبرالیزم اروپایی که با افزایش قدرت جهانی ایالات متحده محکم شده است؛ «بزرگترین بحران جهانی است؛ و هنر و علم، احساسات و عقل را از ذهن جدا میکند».

هنر حقیقت می بخشد؛ عزیز و یا دلبد نام رومانی است که توسط **تونی مورین** (Toni Morrison) رومان نویس آمریکایی نوشته شده است که البته یک داستان است: اما وقتی واقیعت **سته** (Sethe's) = شخصیت اصل در این رومان **سته** است که یک زن برده است که وی ابتدا دوپسر بزرگ خود را برای آزادی قاچاق میکند و سپس با بچه های دختر بچه اش به سینسیناتی اوها یو در سال «1855» فرار میکند..... **تفصیل توسط این قلم** را بعنوان یک برده تحقیر شده احساس میکند و متوجه میشود که انتخاب او برای کشتن فرزندان اش از عشق به حقیقت می پیوندد و در مورد برده داری درست است که میتواند باعث شود که معقول باشد (نه درست از نظر اخلاقی یک سوال مقامت) برای مادر که فرزندان خود را به نسبت عشق به آزادی بکشد!

این یک حقیقت در مورد برده داری، استعمار و امپریالیزم است؛ پس به همین دلیل است که فیلسوفان در جنوب مانند (راو = Roa) و دیگران؛ **خوانما رینیلو** (Juan Marianello) **خوازه کارلوس ماریاتاگول** (Jose Carlos Mariategu)؛ **سورجوانا انیس دیلا کورس** (Sor Juana Ines dela Cruz) هنر و علم را از هم جدا نکردند. آنها همانطور که «گا لیله» انجام داده بود میدانستند. این احساسات و تخیل اجازه میدهد تا آنچه را که می بیند نام گذاری کند؛ «گا لیله» کوه را ندیده است و بسیاری در دنیای تحقیر آمیز؛ انسان و یا برخی را می بیند.

دیسکا رتس تصویر جذاب را اشتباه تصور میکند که افراد موجودات با هوش هستند که توسط برخی از داستانهای منسجم که ماهمه ویا کل زندگی خود را دنبال میکنیم متحد میشوند؛ اما هیچگاه در واقع نمیتوانند منسجم باشند. **داستا یفسکی** این را میدانست هرچه سیاست او باشد؛ درک داستا یفسکی از وضعیت انسان از مارکس و لنین نزدیکتر از دیسکا رتس بود؛ دلیل اش این بود که او این انسان ها را مشاهده میکرد و به شهود اعتماد میکرد.



همچو شخصیت‌ها مثل «داستا یفسکی» متناقض‌اند یعنی که مخالف یکدیگر اند چونکه آنها با تضادهای روبرو هستند؛ داستایفسکی در کتاب آدم سفه و احمق (Idiot Ippolit) که انتظار مرگ را دارد اظهار تعجب آوری میکند! من با نگاه مستقیم به چشمه روز زندگی؛ خواهم مُرد. او حقیقت را میگوید؛ چونکه در حقیقت همه‌ای ما می‌میریم. که مستقیماً به چشمه روز زندگی نگاه میکنیم؛ ما هر روز زندگی میکنیم؛ روز به روز لحظه به لحظه؛ این ماهیت وجود است، پوسیدگی؛ پوسیدگی؛ پوسیدگی.

ما از این حقیقت به روش‌های که (Ippolit) شناسایی‌ورد میکند جلوگیری میکنیم او «حکم اخلاق مسیحی را صادر میکند» به این فکر خوشحالم که در واقع بهتر این است که تو بمیری [مسیحان مانند «شهزاده»] همیشه به این نظر یا ایده میرسند؛ این است سرگرمی که مورد علاقه آنها است. «اسپ سرگرمی» و سواس پوشش‌های نقره‌ای است «Ippolit» آنها خریداری نمیکند؛ این همان چیزی است که «لینن» آنرا فلسفه‌های امید می‌نامید؛ وابستگی به آینده‌های اختراع شده.

«لینن» نباید با «ستا لین» از نظر پوشانده شود یا که دفن شود؛ وی یعنی «لینن» درگرایش سازماندهی سیاسی آماده‌سازی انقلاب؛ انقلابیون را به سمت ایده‌های «هگل» و نه «کانت» خواست؛ او ارزش تفکر انتزاعی را که همیشه در سازماندهی سیاسی و برای هر سازماندهی کاملاً ضروری است؛ دقیقاً همان‌گونه که برای شناسایی کوهها لازم است میدانست. «هگل» یک متفکر رابطه بود؛ «مارکس» تحت تاثیر «هگل» قرار گرفت اگرچه دیا لیتیک خود را وارونه کرد.

«لینن» میدانست که ماهیت حقیقت عواقب عملی دارد به گفته‌ای لیویو (Livio) این سوال تمام زندگی او را به «گالیله» مربوط میکرد؛ اما لیویو (livio) به آن توجه نمیکند؛ او به ما میگوید: مانند علوم؛ پیشرفت‌های در علوم انسانی وجود دارد. اما اگر او به این اعتقاد داشت؛ همانطور که «گالیله» انجام داد. او می‌پرسد: در مورد سوال «گالیله» چه کسی این حرف را زد و چه کسی نکرد.

«مارکس» حق آنرا نسبت به «دکارت» گرفت؛ شخصیت‌های «داستایفسکی»؛

از نظر واقعاً فاقد وحدت اسطوره ای هستند. که «لینن» آن را (هووکوس کانون کاهنان Hocus pocus priests =)؛ «افیون واقعی مردم» یعنی ارزوی هماهنگی از خود و اجتماع دانست که از واقعیت وجود منحرف میکند که البته متناقض است [les extremités se touchent ippolit] یعنی که آنرا وحدت مخالفان میگوید.

این مهم است که ما چگونه در جهان زندگی میکنیم؟ یا باید و شاید (ippolit) اعلام میکند که مرگ قریب الوقوع او؛ در واقع او را از روگوزین (Rogozhin = افسر خون اشام گارد سفید روسیه) وحشی و غنی و شهوانی متمایز نمیکند. که «زندگی فوری؛ کامل را طی میکند او حتی اعلام میکند که روگوزین آنرا میداند؛ احتمالاً درست است که بیشتر ما در لحظات آرام میدانیم.

«گالیله» معتقد بود که «حقایقی با رعایت نادرست؛ یک لباس که آنها را پنهان کرده است؛ این شامل حقایق در مورد حقیقت هستی است. که از نظر عالی به یکدیگر وابسته هستند. ما میتوانیم از علم، از فلسفه که به علم احترام میگذارد و از هنر نشان دادن واقعیت همانطور که هست؛ بدانیم حتی اگر صدمه نیز در پی داشته باشد.

در زمان «گالیله» تقریباً پذیرش شرعی «مذهبی» رویکرد یا برخورد کلی (ارسطو) به علم وجود داشت؛ امروز پذیرش تقریباً مذهبی؛ از فردگرایی «دکارت» و انکار «هیوم» حقایق اخلاقی و فلسفی است. «گالیله» یکی از چنین مواردی نبود که (هووکوس کانون) باشد به همین دلیل داستان او اکنون اهمیت دارد.

Notes .

1) Galileo and the Science Deniers (Simon and Schuster 2020). See review [here](#)

2) Cited in Richard Pevear, "Introduction", The Idiot (Vintage 2002) ↑

3) E.g. Tomás Krautz, *Reconstructing Lenin: An Intellectual biography* (NY: Monthly Review Press, 2015) ↑ 4) The extremes meet

[Join the debate on Facebook](#)

More articles by: SUSAN BABBITT

Susan Babbitt is author of Humanism and Embodiment (Bloomsbury

با تقدیم سلاهما «2020-06-20»

